

# امیرالمؤمنین حضرت عمر فاروق رضی الله عنه

## دومین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله

نویسنده: امام سید ابوالحسن ندوی رحمته الله

ترجمه و اقتباس: عبدالقادر دهقان - سراوانی

در آن وقت، دو ابر قدرت بزرگ تاریخ - امپراطوری روم و امپراطوری ساسانی - در آستانه‌ی سر تسلیم فرود آوردن، در برابر حکومت اسلامی بودند، و ثروت و خزاین آنها و اسباب رفاه و جامعه‌ی متکبر آنها، در شرف انتقال به ملتی بود که از قرن‌ها با زندگی صحرائی و چادرنشینی عادت کرده بودند و با زندگی شهری و تمدن مدرن آن زمان آشنایی نداشتند تا جاییکه وقتی در عراق برای اولین بار کافور را دیدند فکر کردند نمک است و چه بسا که بعضی‌ها آن را در خمیر آرد نریخته باشند! (۳) و از سوی دیگر، این امت فاتح، با مشکلی دیگر مواجه بود و آن اینکه چگونه می‌تواند هم زندگی نمونه دینی و سلحشوری عربی و حفظ ارزشهای اسلامی و سنتهای پیامبر صلی الله علیه و آله را داشته باشد و هم شهرهای پهناور فتح شده و رهبری ملت‌های متمدن را که فرهنگ و تمدنی متفاوت و پیشرفته داشتند را اداره کند.

با در نظر گرفتن همه‌ی این شرایط به این نتیجه می‌رسیم که انتخاب عمر رضی الله عنه انتخابی به موقع و موفق و الهام شده از جانب الله بوده است و بدینوسیله خداوند این دین را مورد لطف خود قرار داده و خواسته است آنرا بر تمام ادیان غالب گردانیده و بر جهان پهناور و جامعه‌های بیمار و قدرتهایی که زمام بشریت را به دست گرفته و آزادی آنان را سلب کرده بود، پیروز بگرداند.

سیدنا عمر رضی الله عنه یگانه هم‌اورد شایسته و امین توانایی بود که در تحقق بخشیدن اهداف اسلام و آرمان‌های پیامبر و

نقش انتخاب حضرت عمر رضی الله عنه به خلافت

در مقطع حساسی از تاریخ اسلام

حضرت ابوبکر رضی الله عنه در روزهای آخر عمر خود با همه‌پرسی و مراجعه به آرای عمومی حضرت عمر رضی الله عنه را برای جانشینی خود پیشنهاد کرد. ابوبکر اگر چه به لیاقت و شایستگی عمر اطمینان داشت و او را به خوبی می‌شناخت، با این وجود او را به مقام خلافت انتصاب نکرد، بلکه بخاطر احترام به افکار عمومی به آرای مردم مراجعه نمود، و پس از اینکه از بزرگان مهاجر و انصار نظر خواهی کرد، به جانشینی سیدنا عمر وصیت کرد، و متن وصیت نامه را در ملاء عام برای مردم خواند و به مسجد رفت و خطاب به مردم چنین گفت: من کسی را از میان بستگان و خویشان خود برای به دست گرفتن زمام رهبری شما انتخاب نکرده‌ام، بلکه منتخب من عمر است. مردم یکصدا جواب دادند: «سمعنا و اطعنا» - شنیدیم و اطاعت کردیم - و در کتاب اخبار عمر ص ۶۱ آمده است که حضرت علی مرتضی فرمود: «ما جز به عمر به کسی دیگر راضی نیستیم.» (۱)

نویسنده و حقوق‌دان معروف شیعه سید امیرعلی در کتاب «روح اسلام» می‌نویسد: «ابوبکر قبل از فوت عمر را به جانشینی انتخاب کرد و این مطلب به وسیله عامه مردم از جمله اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله پذیرفته شد.» (۲)

ابوبکر رضی الله عنه بخوبی می‌دانست که فاروق اعظم رضی الله عنه مردی قوی، قاطع و صبور است که توانایی گرداندن چرخ عظیم خلافت و تاب تحمل مشقتهاى آن را دارد و می‌تواند در حساس‌ترین برهه از تاریخ، دین جدید و ملت نوپا را در سپیده دم فتوحات بزرگ رهبری کند.

✓ انتخاب

عمر رضی الله عنه انتخابی  
به موقع و موفق  
و الهام شده از  
جانب الله بوده  
است.

\*\*\*\*\*

✓ سیدنا

عمر رضی الله عنه یگانه  
هم‌اورد شایسته  
و امین توانایی  
بود که در تحقق  
بخشیدن اهداف  
اسلام و  
آرمان‌های پیامبر  
و جانشین وی  
بی‌همتا بود.

۱- رجوع شود به کتابهای شرح زندگانی خلیفه دوم، اثر شبلی و سبای صادق فاروق اعظم اثر ملا عبدالله احمدیان و فاروق اعظم اثر میکول تاریخ الکامل ابن اثیر و تاریخ ابن جوزی و دیگر کتب تاریخ. (مترجم)

۲- روح اسلام ص: ۱۲۳، آستان قدس رضوی ۱۳۶۶. (مترجم)

۳- البداية و النهایة ج: ۷، ص: ۶۷

جانشین وی بی همتا بود.

حضرت عمر رضی الله عنه محبوبیت خاصی در قلوب مسلمین داشت و در عین حال از چنان اُبّهتی برخوردار بود که جلوی هرگونه خودسری را می‌گرفت، که بهترین نمونه‌ی آن برکنار نمودن حضرت خالد بن ولید رضی الله عنه از سمت فرماندهی سپاه اسلام بود. آری همان خالد که رسول الله صلی الله علیه و آله او را شمشیر خدا لقب داده بود. خالد بر اثر فتوحات و پیروزیهای پی‌درپی زباززد خاص و عام بود. حضور او در جنگها نشانه‌ی پیروزی محسوب می‌شد. بنابراین وجودش را هاله‌ای از حس سرافرازی فراگرفته بود. ماجرای عزل او روزی صورت گرفت که مسلمین بیش از هر روز دیگر به او نیاز داشتند. حکم عزل وی درست هنگامی به او ابلاغ شد که سپاه اسلام در برابر رومیها در روز جنگ یرموک صف کشیده بود. حضرت عمر رضی الله عنه این سرباز با نفوذ و متهور را برکنار نمود و بجایش ابوعبیده را به فرماندهی لشکر اسلام برگزید. خالد که فرماندهی بی نظیر بود و برق شمشیرش عراق و سوریه را به اسلام پیوند داده بود بدون هیچگونه واکنشی در برابر این فرمان، خاضعانه گفت: «سَمْعًا وَ طَاعَةً لَا مِيزَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ فرمان امیرالمؤمنین را از دل و جان پذیرا هستم. <sup>(۱)</sup> و هنگامی که یکی از سربازان به وقوع فتنه و مصیبت بر اثر این تغییر اشاره کرد؛ خالد در پاسخ گفت: «تا زمانی که عمر زنده است از فتنه و آشوب نشان و اثری نخواهد بود.» <sup>(۲)</sup>

این حادثه از سویی عشق خالد به حقیقت و تسلیم او در برابر فرمان خلیفه‌ی محبوب را نشان می‌دهد که نظیری در تاریخ فرماندهی نظامی ندارد و از سویی دیگر قدرت و شکوه خلافت سیدنا عمر رضی الله عنه و تسلط او بر اوضاع را به نمایش می‌گذارد.

همچنین ماجرای محمد فرزند عمرو بن عاص، فاتح و استاندار مصر، قابل اهمیت است. در مدتی که عمرو بن عاص استاندار مصر بود، یکبار مسابقه‌ی اسب دوانی برگزار شد. در این مسابقه اسب محمد در دست یکی از سوارکاران بود، در جریان مسابقه یکی از اسبها که شباهت زیادی به اسب محمد داشت، از بقیه اسبها سبقت گرفت. محمد که در جمع تماشاچیان قرار داشت فکر کرد که اسب او است، لذا گفت: به پروردگار کعبه

سوگند که اسب من جلو افتاد. اما صاحب اصلی آن اسب که مردی مصری بود، فریاد زد: به خدای کعبه سوگند که اسب من برنده شده است؛ محمد بن عمرو از خشم تازیانه‌ای به آن مرد زد و گفت: بگیر، من اشراف‌زاده هستم. آن مرد به حضرت عمر شکایت برد، وی عمرو بن عاص و فرزندش را به مدینه احضار کرد و پس از محاکمه به مرد مصری گفت: این تازیانه را بگیر و اشراف‌زاده را بزن! و سپس به عمرو گفت: ای عمرو! از کی مردم را برده قرار داده‌ای؛ حال آنکه از مادر آزاد متولد شده‌اند؟ <sup>(۳)</sup>

### سیدنا عمر رضی الله عنه و حفظ زندگی

#### ساده و سلحشوری فاتحان عرب

امت اسلامی عربی دشوارترین مراحل زندگی خود را پشت سر می‌گذاشت، و مسلمین رفته رفته از صحرای خشک عربستان و زندگی چادرنشینی و چوپانی و گوشت شترخوردن خارج شده و در دنیای جدید و تمدن پیشرفته ایران و روم قدم می‌گذاشتند. عربها بدون تجربه قبلی با چنین زندگی نوینی مواجه شدند، و طبیعی بود که در برابر آن، تا حدی سر تسلیم فرود آوردند و تحت تأثیر آن قرار گیرند و رفاه‌طلبی و بهره‌گیری از دنیا را، از آنان بیاموزند.

اما سیدنا عمر، برای مسلمین در سادگی و بی‌تکلفی و بی‌رغبتی در مظاهر دنیا، بهترین نمونه و الگو بود. او با تیزی، هرگونه تغییر در زندگی آنان را، در حالی که در

۱- البدایة و النهایة ج: ۷ ص: ۱۸-۱۹. ابن اسحاق فرماندهی ابوعبیده را مربوط به حادثه محاصره دمشق دانسته است. هر کدام که صحیح باشد دلالت بر حساس بودن اوضاع دارد.

۲- قاضی ابویوسف، کتاب الخراج ص: ۸۷ و تاریخ طبری ص: ۲۵۲۷. شاید هم عزل خالد بخاطر بعضی از تصرفات خالد بوده که سیدنا عمر راضی نبوده است. بهر حال جای هرگونه اجتهاد است. در روایت آمده که سیدنا عمر رضی الله عنه به حکام و فرماندهان ولایات نوشت: خالد را بدان جهت معزول نساختم‌ام که از دستورات من تخلف کرده و یا به اسانت خیانت نموده است، بلکه عزل وی به این سبب بوده که مردم در این اندیشه‌اند که پیروزی و شکست اسلام بسته به وجود اوست، و این موجب کبر و غرور خواهد شد. مسلمانان باید بدانند که همه چیز در مشیت خداست اگر پیروز می‌شویم خواست خدا است و اگر شکست می‌خوریم تعلق و اراده‌ی او بر آن است. (تاریخ طبری ص: ۲۵۲۸) - برای تحلیل مفصل این حادثه به کتاب و خالد بن الولید نوشته استاد صادق حرجون، چاپ سوم، دارسعدی ۱۹۸۱ مراجعه کنید.

۳- ابن جوزی: سیره عمر بن الخطاب، ص: ۸۶، چاپ مصر ۱۳۳۱ هـ

✓ تا

زمانی که

عمر زنده است

از فتنه و آشوب

نشان و اثری

نخواهد بود.



معرض سیل خروشان فتوحات و غنائم قرار گرفته بودند، زیر نظر داشت و دقیقاً مورد محاسبه قرار می داد. در کتاب «البدایة و النهایة» پیرامون سفر تاریخی سیدنا عمر به بیت المقدس آمده است: «به فرماندهان سایر بلاد اطلاع داده شد که خلیفه را در «جاییه» ملاقات کنند، وقتی به حضور خلیفه رسیدند، جامه های ابریشمی پر زرق و برق به تن داشتند، این منظره به شدت سیدنا عمر رضی الله عنه را دگرگون ساخت و خواست که آنان را تنبیه کند، اما آنان عذر آورده و گفتند همراه جامه های ابریشمی بالا پوشهای زرهی بر تن دارند و برای حفظ روح نظامی و سلحشوری به آن نیاز دارند، و لباس تنها برای تجمل نیست بلکه لباس رزم نیز هست و گفتند: آنان فرزندان عمر و تربیت شده ی مکتب پیغمبرند. با شنیدن این سخنان عمر رضی الله عنه آرام گرفت و سکوت کرد. (۱)

طارق بن شهاب می گوید: حضرت عمر رضی الله عنه در سفر شام خواست از نهر آبی عبور کند، از مرکب پایین آمد و بدون تکلف کفشهای خود را بیرون آورد و به دست گرفت و مهار شتر را گرفت و از آب عبور کرد. ابو عبیده رضی الله عنه به او گفت: ای امیر مؤمنان، شما امروز، از نظر مردم این منطقه مرتکب کار شگفت انگیزی شدید؛ حضرت عمر دست بر سینه او زد و گفت: «کاش کس دیگری این حرف را می گفت ای ابو عبیده نه تو! شما اعراب کمترین و حقیرترین اقوام بودید، خداوند به وسیله ی اسلام شما را عزت بخشید و هرگاه جز اسلام به وسیله ای دیگر طلب عزت کنید ذلیل خواهید شد.» (۲)

سیدنا عمر رضی الله عنه به بعضی از کارگزاران عرب خود که در شهرهای عجمی ها بودند، نوشت: «از تن پروری و تقلید از طرز پوشاک عجم اجتناب کنید، خود را با آفتاب سوزان عادت دهید، سخت کوش و مقاوم باشید، با لباس درشت و ساده عادی باشید، تیراندازی و اسب دوانی و سلحشوری را لازم بگیرید.» (۳)

نیز این گفته - که بیانگر عزم آهنین و نظارت اخلاقی وی است - از وی منقول است: «همانا غنچه اسلام شکفته شد، و قریش مال خدا را امداد و کمک حساب می کنند و از ادای فرایض آن غفلت می ورزند، آگاه باشید تا عمر زنده است، چنین چیزی ممکن نیست، من گردن و کمر

مردم قریش را می گیرم و مانع افتادن آنها در آتش می شوم.»

نمونه ی دیگری از سیاستهای حکیمانه و بینش عملی و مردم شناسی او این بود که بزرگان صحابه را در مدینه نگه داشت و از پراکنده شدن آنان جلوگیری کرد و به آنان گفت: «خطرناکترین ضربه بر این امت پراکنده شدن شما در بلاد دیگر است.» او معتقد بود، اگر در این باره تساهل شود، در کشورهای فتح شده، فتنه و آشوب پیا خواهد شد و مردم گرد شخصیتهای متفاوت جمع شده و سپس درباره آنان شک و شبهاتی ایجاد می شود و در نتیجه گروهها و احزاب گوناگونی تشکیل می شود و این موجب هرج و مرج و بی نظمی و چند رهبری می شود. حقوقدان و نویسنده معروف شیعه، سید امیرعلی - یکی از تواناترین نویسندگان مسلمان به زبان انگلیسی - در وصف سیدنا عمر بحق گفته است: «حکومت کوتاه ابوبکر بیش از آن درگیر آرام کردن قبایل بیابان نشین بود تا بتواند فرصتی برای تدوین آیین نامهی منظمی جهت ایالات مختلف اسلامی و فتح شده، داشته باشد. اما در عهد زمامداری عمر که مردی واقعاً بزرگ بود، بی وقفه رفاه ملت های تابع، که مشخص کننده حکومت های مسلمین صدر اسلام بود، آغاز شد.» (۴)

وی در کتاب دیگرش می نویسد: «نشستن عمر به خلافت، منافع بیشماری برای اسلام داشته است. او پایه ی اخلاقش بر اصول محکم و غیر قابل تزلزلی قرار داشته در عدل و داد شدید و سخت و فعالیت و پشت کارش خستگی ناپذیر و بالاخره ساختمان روحی وی قوی و محکم بوده است.» (۵)

سپس می افزاید: «او شدید و سخت، ولی ناشر عدل و داد بود. دور اندیش، به روحیات مردم کاملاً آشنا و بسویژه برای ریاست و پیشوایی اعراب وحشی و خونخوار بسیار مناسب و شایسته بوده است. این مرد زمام امور را سخت و محکم بدست گرفته و در آن موقع

✓ آنان  
فرزندان عمر  
و تربیت شده ی  
مکتب پیغمبرند.  
با شنیدن این  
سخنان عمر رضی الله عنه  
آرام گرفت و  
سکوت کرد.

۱- البدایة و النهایة ج ۷ ص ۵۶- طبری ص ۲۴۰۲

۲- ابن کثیر ج: ۷، ص: ۶۰

۳- بنوی از ابو عثمان النهدی روایت کرده است.

۴- روح اسلام ص: ۲۵۶ - ۲۵۷، انتشارات آستان قدس رضوی ۱۳۶۶

۵- تاریخ حرب و اسلام ص: ۳۲، ترجمه قهر داهی گیلانی، انتشارات گنجینه ۱۳۶۶، چاپ سوم



آوردند به آیین اسلام زندگی کنند، مربی ایتام و غمخوار بیچارگان و مروج عدل و فاتح روم و ایران بود.»<sup>(۲)</sup>  
گسترش قلمرو اسلام در زمان عمر

برای نویسنده - هر چند به اختصار و اجمال - ممکن نیست تحلیلی در مورد فتوحات بزرگ عهد سیدنا عمر در عمق خاک دو امپراطور بزرگ که جهان متمدن آن روز را بین خود تقسیم نموده و اداره‌ی سیاسی و زندگی مدنی و جهت دادن افکار عمومی را در انحصار خود در آورده بودند، داشته باشد. در این مختصر نمی‌توان به حدود دولت اسلامی - یا به تعبیر صحیح‌تر خلافت راشد - اشاره کرد و به بیان گشودن کشورهای جدیدی که فاتحان قبلی موفق به فتح آنها نشده بودند و تأسیس شهرهای جدید پرداخت، زیرا محل تفصیل این وقایع کتابهای تاریخ عمومی اسلام و کتبی است که پیرامون سیره سیدنا عمر فاروق و خلفای راشدین نوشته شده است.<sup>(۵)</sup>

همکاری و تعاون سیدنا علی

با سیدنا عمر رضی الله عنهما

در اینجا گوشه‌ای از همکاری‌های سیدنا علی با سیدنا عمر را یادآور می‌شویم و به بیان رابطه و دوستی مخلصانه و صمیمیت زایدالوصف آنها با یکدیگر و همکاری در کارهای خیر و پیشبرد اهداف خلافت و خیرخواهی آنها می‌پردازیم.

نافع عیشی می‌گوید: یکبار همراه عمر بن خطاب و عثمان و علی بن ابی طالب به محل نگهداری شتران زکات رفتیم، عثمان زیر سایه نشست و علی در کنار او ایستاد و آنچه را عمر می‌گفت برای عثمان دیکته می‌کرد، اما عمر در آن روز زیر آفتاب سوزان ایستاده و از شتران زکات آمارگیری می‌کرد و رنگ و دندان و مشخصات یکایک آنها را پیدا می‌کرد و برای ثبت در دفتر بیت‌المال به علی

که یک مشت اعراب صحرانورد و مردم تیم وحشی مواجه با تجمل و تفنن و هوس‌رانیهای اهالی بلاد و شهرها شده بودند از اشاعه‌ی فساد اخلاقی و نشر ملامتی و مناهی در میان آنها شدیداً جلوگیری نمود. همیشه خود را در دسترس حتی پست‌ترین رعایای خود می‌گذاشت. شبها برای اطلاع از حال بینوایان بدون هیچ نگاهبان و پاسبانی از منزل بیرون می‌رفت و اطراف و جوانب شهر را می‌گشت. این بود وضع بزرگترین و مقتدرترین پادشاه زمانی که گفتیم.<sup>(۱)</sup>

سیر ویلیام میور (SIR WILIAM MUIR) می‌نویسد: «عمر بعد از رسول الله ﷺ بزرگترین فرد در مملکت اسلامی بشمار می‌آید، او به وسیله‌ی ذکاوت و استقامت خود توانست در مدت این ده سال مناطق شام، مصر و فارس را در برابر قدرت اسلام خاضع گرداند، که از آن زمان تاکنون جزو قلمرو اسلام هستند. به رغم اینکه فرمانروای مقتدر مملکت پهناوری بود، هرگز فراست، متانت و اجرای عدالت در امور کلی و جزئی را از دست نداد، او دوست نداشت خود را با لقبهای بزرگ ملقب کند، غیر از لقب ساده و عادی که «رئیس عرب»<sup>(۲)</sup> بود. مردم از ولایات دور دست برای ملاقات خلیفه و امیرمؤمنان می‌آمدند و از او سراغ می‌گرفتند و از اهل مسجد سؤال می‌کردند حالانکه امیرمؤمنان در مسجد با لباسهای ساده در میان مردم نشسته بود.»<sup>(۳)</sup>

«دانشمند معاصر شیعه پروفیسور مهین می‌نویسد: «عمر شهتاشی بود که بجای تخت مرصع و جواهرآگین، بر روی خاک می‌نشست و عوض لباس فاخر که از شرق و غرب به بیت‌المال سرازیر بود به جامه‌ی وصله‌دار که پوشاک مفلس‌ترین رعیت او بود، بدنش را مستور می‌نمود و به جای تاج زرین و پیراز جواهر پر بها که از ایران و روم می‌آوردند، عمامه‌ی خشن، به رعب و جلالش می‌افزود. با ادنی رعیت به درجه مساوی می‌نشست و یک بنده حبشی را برادر مسلم خود می‌دانست، شهتاش بود ولی رنج رعیت را داشت و شبها در کوچه‌های مدینه می‌گشت که ضعیفی را حمایت کند و بیوه‌زنی را سرپرستی و یاری نماید. می‌خواست که رعیتش بجای اینکه در مقابل او سر فرود

۱- تاریخ عرب و اسلام ص: ۲۸-۲۹ انتشارات گنجینه ۱۳۶۶ چاپ سوم

۲- تعبیر صحیح تر واژه «امیرالمؤمنین» یا «خلیفه» می‌باشد. (مؤلف)

۳- ANNALS OF THE EARLY CALIPHATE, P. CIT. P. 283

۴- خاتم النبیین، اثر پروفیسور عباس شوشتری مهین ص: ۲۳۳، چاپ چهارم ۱۳۶۲ مؤسسه عطایی (مترجم)

۵- رجوع کنید به البدایة و النهاية ج ۷، تاریخ کامل ابن اثیر ج ۳، توح البلدان، بلاذری و کتاب عمر بن خطاب اثر علی طنطاوی و ناجی طنطاوی، قوی‌ترین کتاب در این موضوع کتاب «الفاروق» نوشته علامه شبلی نعمانی مترقی ۱۳۳۲ ه است که به فارسی نیز ترجمه شده است.

## ✓ عمر

شهتاشی بود

که بجای تخت

مرصع و

جواهرآگین، بر

روی خاک

می‌نشست و

عوض لباس

فاخر که از شرق

و غرب به

بیت‌المال

سرازیر بود به

جامه‌ی وصله‌دار

که پوشاک

مفلس‌ترین

رعیت او بود،

بدنش را مستور

می‌نمود و به

جای تاج زرین و

پیراز جواهر

پر بها که از ایران

و روم می‌آوردند،

عمامه‌ی خشن،

به رعب و

جلالش

می‌افزود...



دفاع از وطن ساسانی و حس ناسیونالیستی آنها را بر انگیخت، پرچم درفش کاویانی که از نظر ایرانیان پیام آور فتح و پیروزی بود و آتش مقدس که آن را پرستش می کردند به همراه آنها بود. (۷) یزدگرد مردان شاه پسر هرمز را فرمانده کل سپاه قرار داد و به نهباندن گسیل داشت. (۸)

سعید بن ابی وقاص فرمانده لشکر اسلام نامه ای به حضرت عمر نوشت و جریان را به اطلاع وی رساند و پس از اینکه نزد وی آمد شفاهی هم توضیح داد و گفت که مردم کوفه اجازه می خواهند که پیش از آنکه ایرانیان حمله را آغاز کنند با آنان بجنگند تا بدینوسیله در دل دشمن بیم و ترس بیفکنند.

حضرت عمر اصحاب را گرد آورد و با آنان در این باره مشورت نمود و پیشنهاد کرد که خود شخصاً به جبهه برود و این جنگ سرنوشت ساز را از نزدیک رهبری کند. طلحه بن عبیدالله برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین رأی رأی شماست هر آنچه فرمان دهی اطاعت خواهیم کرد. سپس عثمان برخاست و گفت: به عقیده من به استانداران سوریه، یمن و بصره دستور بدهید تا در رأس قوای تحت فرماندهی خود به سوی عراق حرکت کنند و خود نیز شخصاً همراه با مردم مکه و مدینه حرکت کنید، در کوفه تمام نیروها به هم خواهند پیوست تا به فرماندهی شخص شما به سوی نهباندن رهسپار شوند. پس حضرت علی برخاست و با رأی آن دو مخالفت کرد و گفت: صلاح نیست شما مدینه را ترک کنید، زیرا بقای شما سبب یکپارچگی و عدم حضور شما موجب آشفتگی و تفرق خواهد بود. اعتقاد من این است که شما

می گفت، علی در حالی که از قدرت کار و اخلاص و امانت عمر رضی الله عنه به شگفت آمده بود به عثمان گفت: در کتاب خدا از قول دختران شعیب آمده که: «يَا أَبَتِ اسْتَعْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَعْجَزَتْ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» (۱)؛ ای پدر او را استخدام کن چرا که بهترین کسی که می توانی استخدام کنی کسی است که قوی و امین باشد.

سپس علی با دست خود به سوی عمر رضی الله عنه اشاره کرد و گفت: این است مرد نیرومند و امین. (۲)

علی مرتضی رضی الله عنه بهترین مشاور و خیرخواه صمیمی سیدنا عمر رضی الله عنه و قاضی توانا و حکیمی برای مسائل پیچیده بود. (۳) حتی از سیدنا عمر نقل شده که گفت: «اگر علی نبود عمر به هلاکت می رسید.» (۴) نیز در تاریخ و ادبیات ضرب المثل معروفی است که می گویند: «قَضِيَّةٌ وَ لَا أَبَاحَسَنِ لَهَا»؛ مشکلی است که برای حل آن فردی چون ابوالحسن (علی) رضی الله عنه وجود ندارد. از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند: «شایسته ترین فرد برای قضاوت علی است.»

چون سیدنا عمر رضی الله عنه به سفر قدس رفت علی مرتضی را جانشین خود ساخت. و حضرت علی رضی الله عنه دخترش ام کلثوم بنت فاطمه رضی الله عنهما را به ازدواج سیدنا عمر رضی الله عنه درآورد. (۵) و این بزرگترین دلیل صمیمیت آنها و احترام عمر رضی الله عنه در نگاه حضرت علی رضی الله عنه می باشد.

دلیلی روشن بر صمیمیت و خلوص علی برای عمر و مصالح اسلام و مسلمین آشکارترین دلیل بر خلوص سیدنا علی برای سیدنا عمر و خیرخواهی صادقانه او برای اسلام و مسلمین، موضع او در جنگ نهباندن (۶) و مشورهی مخلصانه اوست. تفصیل داستان از قرار ذیل است:

در سال هجدهم و بنابر قولی نوزدهم هجری واقعهی نهباندن به وقوع پیوست، انگیزهی این واقعه آن بود که بعد از سقوط جلولو و فتح اهواز توسط مسلمین، ایرانیان با پادشاه (شکست خورده) خود یزدگرد که آن وقت در مرو بود مکاتبه کردند و او را تحریک نمودند. یزدگرد به فرماندهان مناطقی که میان خراسان و حلوان و باب و سند بودند در این خصوص نامه نوشت. لذا سپاهی مرکب از یکصد و پنجاه هزار مرد جنگی به سپهسالاری فیروزان در نهباندن گرد آمد، یزدگرد شور

### ✓ علی مرتضی رضی الله عنه

بهترین مشاور و خیرخواه صمیمی سیدنا عمر رضی الله عنه و قاضی توانا و حکیمی برای مسائل پیچیده بود.

۱- قصص: ۲۶

۲- تاریخ کامل ابن اثیر ج ۳ ص: ۵۵-۵۶

۳- از سیدنا عمر نقل شده که گفت: تا علی هست من کسی را شایسته قضاوت نمی دانم. (مترجم، به نقل از کتاب علی از زبان عمر)

۴- ابن عبدالبر، الاستیعاب ص: ۲۰۱۵

۵- قاضی نورالله شوستری، مجالس المؤمنین، و ابوالقاسم قمی، المسالك شرح الشرائع (مر دو از دانشمندان معروف شیعه هستند).

۶- شهری است نزدیک همدان

۷- عده ای از مؤرخان مانند بلاذری در فتوح البلدان این مطلب را ذکر کرده اند، اما عده ای دیگر تصریح می دارند که درفش کاویانی، پیش از این، در جنگ قادسیه به دست مسلمین افتاده بود. (مترجم)

۸- دینوری، اخبار الطوال، ترجمه فارسی، ص: ۱۶۸ و کتب دیگر، (مترجم)



در مدینه بمانید و به اهل بصره و سایر لشکریان اسلام دستور دهید تا با یک سوم از نیروهای تحت فرماندهی خود به میدان نبرد حرکت کنند. سیدنا عمر مشوره صمیمانه سیدنا علی مرتضی را پذیرفت و نعمان بن مقرّن مزنی را به فرماندهی کل منصوب کرد.<sup>(۱)</sup> متن سخنان حضرت علی علیه السلام در کتاب نهج البلاغه<sup>(۲)</sup> (مجموعه سخنان و خطبه‌های حضرت علی علیه السلام) مشروحاً آمده است، در آنجا می‌خوانیم: عمر برای حرکت به طرف ایران جهت جنگ، با حضرت علی مشورت کرد او فرمود: «پیروزی و شکست این دین به سبب زیادی یا کم بودن لشکر نیست، این دین خدا است که آنرا (بر سایر ادیان) پیروز گردانیده و سربازان خدا هستند که خداوند آنها را مهیا ساخته و کمک کرده است، تا آنکه اسلام رشد پیدا کرد و در خیلی از سرزمین‌ها نفوذ نمود، خدا به ما وعده پیروزی داده و به وعده‌اش عمل می‌کند و لشکرش را یاری می‌نماید. مکان و موضع رهبر و ولی امر همانند نخ تسبیح است که دانه‌ها را به هم ربط می‌دهد و ضمیمه‌ی یکدیگر می‌نماید، وقتی نخ پاره شد دانه‌ها پراکنده می‌شوند و هیچگاه در کنار یکدیگر متمرکز نخواهند شد، عرب در عین اینکه اکنون از نظر تعداد کم هستند اما بر اثر وجود اسلام زیاد و بر اثر اتحاد، غالب و بزرگوارند. پس تو قطب آسیا باش و آسیای جنگ را بوسیله عرب بچرخان و آنان را به آتش جنگ درآر و خودت بمان، زیرا اگر تو از این سرزمین (مدینه) بیرون روی این خطر وجود دارد که عربهای اطراف مملکت علیه تو قیام کنند و آنگاه کار به جایی می‌رسد که حفظ و حراست درون مرزها از رفتن به کارزار ایرانیان مهمتر می‌گردد.

دیگر آنکه اگر ایرانیان فردا ترا در میدان جنگ ببینند می‌گویند این رهبر عرب است اگر او را از بین ببری آسوده خواهید شد و چنین حالتی برای تقویت حمله‌ی آنان و هدف قرار دادن تو بیشتر می‌گردد. اما آنچه گفتی که ایرانیان به قصد حمله به مسلمانان حرکت کرده‌اند و از این بابت ناراحتی، باید در پاسخ آن بگویم خدای عزیز از حرکت آنها بیش از تو ناراحت است و چنین خدایی بیش از تو قدرت دارد که آنچه را دوست ندارد تغییر دهد، اما آنچه درباره‌ی تعداد ایرانیان گفتی باید

درباره آن یادآور شوم که ما پیش از این نیز با کثرت سرباز نمی‌جنگیدیم بلکه ما با یاری و کمک خدا نبرد می‌کردیم.»<sup>(۳)</sup>

همچنین هنگامی که سیدنا عمر رضی الله عنه برای رفتن به جنگ رومیان، قبل از جنگ یرموک که بزرگترین معرکه‌های شام و تعیین‌کننده سرنوشت فتوحات آن سامان بود، با حضرت علی مشورت نمود رأی حاکی از اخلاص و خیرخواهی ارایه داد، آنگاه که ابو عبیده رضی الله عنه پیکری به سوی عمر رضی الله عنه فرستاد و او را مطلع ساخت که نیروهای رومیان دریا و خشکی را فرا گرفته و چون سیلی خروشان در حرکت اند، حضرت عمر مهاجران و انصار را جمع کرد و نامه‌ی ابو عبیده را قرائت نمود، آنان نتوانستند خود را کنترل کنند و گریه سردادند و از سیدنا عمر اجازه خواستند تا به جبهه شام بروند و به یاری برادران خود بشتابند، آتش شوق و حماسه مهاجران و انصار در حال فزونی بود که عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه پیشنهاد کرد که شخص امیرالمؤمنین برای حمایت مجاهدان شام، فرماندهی سپاه را به عهده گیرد.

در این هنگام حضرت علی رضی الله عنه به مخالفت برخاست و گفت: «خدا عزت مسلمانان و پوشاندن عیب‌ها را تعهد کرده است. خدایی که مسلمانان را در عین این که کم بودند و کسی از آنان حمایت نمی‌کرد پیروز گردانید، زنده است و هرگز نمی‌میرد، اگر تو خود به جنگ دشمن بروی و با آنان به نبرد بپردازی و شکست بخوری، پناهگاهی برای مسلمانان در نقاط دور دست باقی نخواهد ماند، بعد از تو مرجعی نخواهد بود که به او مراجعه کنند بنابراین مردمی جنگ دیده و دلیر برای نبرد آنان اعزام گردان و به همراهی او کسانی را روانه کن که طاقت سختی جنگ را داشته و اندرزگو باشند، اگر خدا پیروزش گردانید همان خواست توست و اگر شکست خورد تو پناهگاه مردم و گرداننده کارهای مردم باش.»<sup>(۴)</sup>

۱- تلخیص از کتب تاریخ

۲- نهج البلاغه معتبرترین کتاب شیعه است. حتی برخی گفته‌اند نهج البلاغه از کلام پسر فزودتر و از کلام خداوند فرودتر است. (کتاب بیست و پنج سال سکوت علی، ص: ۲۹)، مترجم

۳- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۲۵ و صبحی صالح خطبه ۱۲۶

۴- نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۱۳۳ و فیض الاسلام خطبه ۱۳۲

✓ پیروزی  
و شکست این  
دین به سبب  
زیادی یا  
کم بودن لشکر  
نیست، این دین  
خدا است که آنرا  
(بر سایر ادیان)  
پیروز گردانیده و  
سربازان خدا  
هستند که  
خداوند آنها را  
مهیا ساخته و  
کمک کرده است.



پرواضح است که اگر حضرت علی رضی الله عنه نسبت به حضرت عمر سوء نیتی می داشت یا قلباً از او ناراض بود و او را غاصب حق خود می دانست، همواره منتظر فرصتی برای اعاده‌ی حق خود می شد و برای از بین بردن غاصب حق خود، از این فرصت طلایی استفاده می کرد و او را راهنمایی می کرد که شخصاً به میدان نبرد برود و در آنجا کشته شود یا اینکه کسی را برای کشتن او مأموریت می داد تا هیچگونه مسؤولیتی متوجه او نگردد و زمینه برای خلافت وی فراهم آید؛ اما می بینیم که چگونه با دلسوزی و صمیمیت فوق العاده در راستای خیر خواهی عمر و سایر مسلمین می کوشد. همانا مشورت او از عمق جان برخاسته و حقا که چنین پیشنهادی جز از قلبی پاک و بی غرض و از مرد بلندهمت و آینده نگری صادر نمی شود، حقا که علی چنین بود و این عمل از آزاده‌ای چون او شگفت آور نیست، خداوند او را از سوی اسلام و مسلمین شایسته ترین پادشاهان را که به دوستان مخلص خود می دهد، عنایت فرماید.

ولی برعکس هنگامی که مسیحیان از سیدنا عمر خواستند تا شخصاً به بیت المقدس رفته و قرارداد صلح را امضاء کند و کلیدهای مسجد الاقصی را تحویل بگیرد و ابو عبیده به امیر مؤمنان نوشت که فتح قدس به تشریف آوری او موقوف است، او نیز کلیه اصحاب برجسته و صاحب نظر را جهت شورا در این قضیه دعوت کرد؛ عثمان رضی الله عنه اظهار داشت حال که وحشت و اضطراب بر مسیحیان سایه گسترده بهتر است به تقاضای آنها وقعی ننهند تا بیشتر تحقیر شده و بدون قید و شرط سلاح بر زمین بگذارند؛ اما علی مصلحت دانست تا خلیفه مسلمین به قدس برود و چنین گفت: «این یک شرف و افتخار تاریخی است که در هر زمان برای همه کس پیش نمی آید و از طرف دیگر باعث افتخار مسلمین خواهد شد.» عمر رضی الله عنه نظر او را تأیید کرد و مقدمات سفر را به بیت المقدس فراهم نمود و در غیاب خود علی را به جانشینی خویش منصوب و انجام کلیه وظایف مربوط به خلافت را به عهده‌ی وی گذاشت و خود در ماه رجب سال شانزدهم هجری، مدینه را به قصد شام ترک گفت. (۱)

✓ اگر حضرت علی رضی الله عنه نسبت به حضرت عمر رضی الله عنه سوء نیتی می داشت یا قلباً از او ناراض بود و او را غاصب حق خود می دانست، همواره منتظر فرصتی برای اعاده‌ی حق خود می شد و برای از بین بردن غاصب حق خود، از این فرصت طلایی استفاده می کرد

سفر تاریخی سیدنا عمر رضی الله عنه به بیت المقدس شاید خوانندگان تصور نمایند که امیرالمؤمنین عمر بن خطاب که نامش پشت امپراطور روم و ایران را به لرزه در می آورد با چه شکوه و جلال و طی چه تشریفاتی به سوی فلسطین حرکت کرده است و موقعیت نیز چنین چیزی را ایجاب می کرد تا ابهت خلیفه مسلمین در قلوب تثبیت شود ولی واقعیت این است که عمر مظهر اخلاق اسلامی و نابود کننده‌ی امتیازات فردی و قومی بود. حرکتش ساده و بی آرایش بود. از مرکب های آذین بسته و مجلل خبری نبود و دسته های سواره نظام با لباس فاخر، ورودش را خبر نمی داد.

امیرالمؤمنین در حالی که بر شتر خاکستری رنگی سوار بود، وارد شهر جابیه (۲) شد.

پیشانی و جلوی سرش زیر آفتاب می درخشید، نه تاجی بر سر داشت نه کلاه و نه عمامه‌ای، زین سواریش چادری پشمی بود که هرگاه سوار می شد زین مرکب و هرگاه پیاده می شد زیرانداز و بستر او بود، چمدان یا ساک دستی او پوستین یا پارچه‌ای بود که کناره‌هایش از لیف درخت خرما انباشته شده بود که هم چمدان مسافرتش بود و هم به هنگام استراحت متکا و بالشش به حساب می آمد، پیراهنی پنبه‌ای به تن داشت که بر اثر شتاب در راه پاره شده بود. (۳)

امیرالمؤمنین کار ترمیم و شستن پیراهن خود را به کشیش آن محل سپرد و پیراهنی به عاریه گرفت، کشیش که سخت تحت تأثیر عظمت روح و بزرگواری عمر قرار گرفته بود با دست خود پیراهنش را وصله زد و به همراه پیراهن تازه و فاخر کتانی دیگر به عنوان هدیه تقدیم خلیفه اسلام کرد.

سیدنا عمر پیراهن عاریت گرفته را پس داد و پیراهن خود را پوشید و از پذیرفتن پیراهن اضافی نیز به بهانه اینکه پیراهن خودش از جنس پنبه و برای جذب کردن عرق بهتر است، خودداری کرد. کشیش به وی گفت: تو پادشاه عرب هستی، سواری شتر در این سرزمین عیب

۱- برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به کتابهای تاریخ کامل ج ۳ ص ۳۹۹-۴۰۲، تاریخ طبری ص ۲۲۰۲ و یعقوبی ص ۱۶۷، البدایة و النهایة ج ۷ ص ۵۵

۲- نام شهری است در شام، جنوب دمشق

۳- اقتباس از کتاب سیرت عمر به الخطاب اثر ابن جوزی



مردم تقسیم نمود، مردم لباسهای جدید را پوشیده به مسجد آمدند، عمر رضی الله عنه بین منبر و قبر رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بود، مردم می آمدند و سلام می گفتند و برای او دعای خیر می کردند. در این هنگام حسن و حسین از خانهای مادرشان فاطمه رضی الله عنها بیرون آمدند و از کنار جمعیت رد شدند، در حالی که لباس جدیدی به تن نداشتند. عمر با دیدن آنها افسرده و غمگین شد، پرسیدند علت ناراحتی چیست؟ جواب داد من از بابت این دو پسر ناراحت هستم که به اندازه قد آنها پوشاکی وجود نداشت، سپس نامه ای به کارگزاران خود در یمن نوشت تا هر چه سریعتر دو دست لباس برای حسن و حسین بفرستند. چون لباس رسید آنرا به آنان پوشاند، آنگاه مطمئن و مسرور گشت. (۵)

ابن جعفر می گوید: چون دروازه فتوحات به روی مسلمین گشوده شد، عمر رضی الله عنه تصمیم گرفت که برای تمام شهروندان مستمری مقرر کند، بدین منظور عده ای از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را برای مشورت فراخواند، عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه گفت: اول از خودت آغاز کن، فرمود، هرگز، بخدا سوگند خویشان رسول الله صلی الله علیه و آله را بر همه مقدم قرار می دهم، سپس سهم سایر بنی هاشم را معین می کنم که قبیله رسول خدایند، و نخست سهم عباس، سپس علی را مقرر نمود. سپس شهریه پنج قبیله را تنظیم نمود که آخرین قبیله بنی عدی بن کعب (قبیله خود او) بود. روش تنظیم بدین گونه بود که نخست از بنی هاشم نام کسانی را ثبت می کرد که در جنگ بدر شرکت داشتند سپس بدریان بنی امیه سپس به ترتیب قرابت. و برای حضرت حسن و حسین سهمی جداگانه مقرر گردانید. (۶)

در طبقات ابن سعد آمده (و حافظ ابن عساکر نیز در تاریخ خود روایت کرده) که وقتی عمر بن خطاب رضی الله عنه لیست

است، اگر بر اسب یا قاطر سوار شوی و لباس فاخری بپوشی در چشم رومیان ابهت بیشتری خواهید یافت. امیرمؤمنان، از پذیرفتن این پیشنهاد خودداری کرد و گفت: «افتخاری که خداوند به من عطا کرده به برکت اسلام است نه به لباس فاخر و زر و زیور و من این افتخار را با هیچ چیزی معاوضه نخواهم کرد». (۱)

همچنین در دومین سفرش به شام که در سال هجدهم هجری صورت گرفت، به همین سادگی بود، این بار نیز حضرت علی را در مدینه به طور رسمی جانشین خود ساخت و زمام حکومت را به وی سپرد، در این سفر غلامش و گروهی از اصحاب، وی را همراهی می کردند، وقتی به ایله (۲) نزدیک شد، شترش را به غلام خود داد و خود بر مرکب وی سوار شد، وقتی مردم در مسیر حرکتش سراغ امیرالمؤمنین را می گرفتند، عمر می گفت: او در جلوی شماست (یعنی خود اوست) بدین ترتیب سیدنا عمر وارد شهر ایله شد. (۳)

**اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله از دیدگاه حضرت عمر رضی الله عنه**  
حضرت عمر رضی الله عنه به رغم هیبت و قدرت و اجرای عدالت بین مردم و به رغم اشتغال دایم به امور خلافت، شدیداً اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله را مورد اکرام قرار می داد و آنان را بر فرزندان خویش ترجیح می داد، که در اینجا به چند نمونه اشاره می شود:

حسین بن علی رضی الله عنه می گوید: روزی عمر رضی الله عنه به من گفت: فرزندم، چه خوب بود همواره نزد ما می آمدی و با هم می بودیم؛ من نیز روزی نزد او رفتم، اما او با معاویه به تنهایی مشغول صحبت بود و دیدم فرزند عمر بیرون در مانده و اجازه ورود به او داده نشده، لذا من از همانجا برگشتم.

بعد از آن وقتی عمر رضی الله عنه مرا دید گفت: فرزندم چرا نیامدی، گفتم من آمدم ولی شما با معاویه مشغول سخن بودی و فرزندت را دیدم که برگشت من نیز برگشتم، آنگاه عمر رضی الله عنه گفت: تو از عبدالله فرزند عمر، به ورود سزاوارتری، زیرا ایمانی که در قلب ما ریشه دوانده بر اثر لطف خدا و برکت شما (اهل بیت) بوده است. (۴)

ابن سعد از جعفر صادق فرزند محمد باقر رضی الله عنه از پدرش علی بن حسین رضی الله عنه نقل می کند که وی گفت: پوشاک و لباسهایی از یمن نزد عمر رضی الله عنه آوردند، وی آنها را میان

✓ حضرت عمر رضی الله عنه به رغم هیبت و قدرت و اجرای عدالت بین مردم و به رغم اشتغال دایم به امور خلافت، شدیداً اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله را مورد اکرام قرار می داد و آنان را بر فرزندان خویش ترجیح می داد.

۱- البداية و النهایة ج ۷ ص ۵۹-۶۰

۲- شهری است در کنار دریای احمر، در آخرین نقطه ی مرزی حجاز و آغاز حدود شام واقع است. (معجم البلدان، حموی)، مترجم

۳- طبری ج ۴ ص ۲۰۳-۲۰۴

۴- کنز العمال ج ۷، ص ۱۰۵ و الاصابه ج ۱، ص ۱۳۳

۵- الاصابه ج ۱ ص ۱۰۶ / به کتاب گنجینه داستانهای آموزنده اثر همین مترجم مراجعه شود.

۶- ابویوسف، کتاب الخراج، ص: ۲۲-۲۵، مصر چاپ اول ۱۳۰۲ هـ



مستمری بگیزان را تهیه می‌کرد، برای حسن و حسین گر چه از اصحاب بدر نبودند ولی به علت قربانشان با رسول الله ﷺ سهمی معادل سهم پدرشان که از اهل بدر بود، مقرر نمود و به هر یک پنج هزار درهم می‌داد. (۱)

علامه شبلی نعمانی در کتاب «الفاروق» تحت عنوان «پاسداشت خاطر خویشان رسول الله ﷺ» می‌نویسد: فاروق اعظم ﷺ امور مهم را بدون مشورت حضرت علی انجام نمی‌داد و مشاوره‌ی جناب امیر ﷺ نیز مبنی بر نهایت اخلاص و خیرخواهی بود، چون فاروق اعظم ﷺ به بیت المقدس سفر کرد، امور خلافت را به جناب امیر تفویض نمود. (۲) رابطه‌ی دوستی و اتحاد بین آن دو به حدی مستحکم بود که حضرت علی دخترش ام کلثوم را که از بطن فاطمه زهرا رضی الله عنها بود به حباله‌ی نکاح فاروق اعظم ﷺ درآورد. (۳) و یکی از فرزندان خود را بنام عمر نامگذاری کرد همانگونه که یکی را به نام ابوبکر و دیگری را بنام عثمان نامید. (۴) پرواضح است که انسان فرزند خود را به نامهای محبوب و پسندیده و با نامهای کسانی که آنها را الگو و نمونه می‌داند نامگذاری می‌کند. (۵)

پایه گذاری تقویم اسلامی از هجرت رسول الله ﷺ از جمله یادگارهای همیشگی و اقدامات پسندیده حضرت عمر که تا بقای تاریخ و امت اسلامی پایدار خواهد ماند، تنظیم و تعیین مبدأ تاریخ اسلامی است. مردم عرب تا قبل از اسلام و صدر اسلام تاریخ معینی نداشتند تا برای تدوین حوادث، تاریخی قید کنند. در زمان حضرت عمر برای ضبط حوادث و مراسلات و غیره در مورد تعیین تاریخ نظرات متفاوتی وجود داشت. حضرت عمر اهل شوری را جمع کرد و از آنان نظرخواهی نمود. عده‌ای گفتند شیوه‌ی اهل فارس را عملی کنید که تولد یا تاج گذاری شاه را مبدأ تاریخ قرار می‌دهند. عده‌ای به تقلید از رومیان رأی دادند. برخی گفتند روز تولد رسول الله و عده‌ای دیگر گفتند سالروز بعثت آنحضرت مبدأ تاریخ قرار گیرد. حضرت عمر ﷺ تمام این آراء را با ذکر دلیل رد نمود، آنگاه حضرت علی ﷺ پیشنهاد کرد که سال هجرت رسول خدا از مکه بسوی مدینه مبدأ تاریخ اسلامی قرار گیرد. حضرت عمر ﷺ رأی او را مورد تأیید قرار داد و به اتفاق آرای

✓ رابطه‌ی دوستی و اتحاد بین آن دو به حدی مستحکم بود که حضرت علی دخترش ام کلثوم را که از بطن فاطمه زهرا رضی الله عنها بود به حباله‌ی نکاح فاروق اعظم ﷺ درآورد. و یکی از فرزندان خود را بنام عمر نامگذاری کرد همانگونه که یکی را به نام ابوبکر و دیگری را بنام عثمان نامید.

اصحاب تصویب گردید. بدین ترتیب تقویم تاریخ اسلامی با حادثه‌ای آغاز می‌شود که معنی و مفهوم خود را دارد و رسالت خاص خود را ایفا می‌کند. تاریخ اسلام مانند تاریخ سایر ادیان مربوط به هیچ شخصیتی نیست، حتی به شخصیت پیامبر اسلام که برجسته‌ترین شخصیت بشریت و محبوبترین آن نزد خدا و مسلمین است. همچنین متعلق به فتوحات و کشور گشاییها و جنگها نیست. ارتباط آن با هجرت بر اساس اندیشه‌ای عمیق و فلسفه‌ای بزرگ استوار است. زیرا بدینوسیله مهر یک دعوت و یک پیغام بر پیشانی این تقویم نقش بسته و هر فرد مسلمان و غیر مسلمان که در مورد راز این تعیین بیندیشد، در می‌یابد که نقطه‌ی شروع عظمت و شکوفایی همانا عقیده و ایمان است و این دو از تمام اشیای محبوب و از اهل و وطن عزیزتر و محبوب‌ترند. و نیز در آن جنبه‌ی مزده و نیک‌فالی هم وجود دارد و آن اینکه سرآغاز و سر فصل عهد جدیدی در تاریخ بشری و مسیر انسانی می‌باشد و از سوی دیگر این پیام را می‌رساند که چنگ زدن به عقیده و اصول اعتقادی و شهادت و از خود گذشتگی رمز پیروزی است و جنبه‌ی عقیدتی همیشه بر جنبه عرفی و طبعی مقدم بوده و

۱- ابن سعد، الطبقات الكبرى  
 ۲- سید امیرعلی مؤرخ معروف شیعه می‌نویسد: «آن زمامدار بزرگ یعنی عمر اعتمادی که در خلافت خود به شخص حضرت علی داشت تا این حد بود که هر وقت به خارج سفر می‌کرد او را در مدینه کفیل یا قائم مقام خودش تعیین می‌نمود.» تاریخ عرب و اسلام، ص: ۵۴ (مترجم)  
 ۳- ترجمه فارسی الفاروق، ج ۲ ص: ۳۷۲ - ۳۷۳ چاپ پاکستان، بحث مفصل پیرامون این ازدواج و دلایل علمی، تاریخی و کلامی آن در کتاب «دقیقات صالحات ترجمه آیات بینات» تألیف نواب محسن الملک مهدی علی، ج ۱ ص ۱۸۶-۲۱۱ آمده است.  
 ۴- البداية و النهایة ج ۷ ص ۳۳۱-۳۳۲، (مروج الذهب فارسی، ج ۲ ص ۶۷ چاپ چهارم ۱۳۷۰ هـ، و کتاب شیعه کیست و تشیع چیست؟ تألیف محمد جواد مغنیه چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۱ هـ، اعلام الوری، طبری ص ۲۰۳، ارشاد مفید ص ۱۸۶، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۱۳، مقاتل الطالبین ابی الفرج اصفهانی ص ۱۲۲، کشف الغمه اردبیلی ج ۲ ص: ۶۲ جلاء العیون مجلسی ۵۸۲ م، نیز حضرت حسن و حسین و زین العابدین و موسی کاظم فرزندان خود را بنام عمر نامگذاری کردند به کتب فوق که معروفترین کتب شیعه می‌باشند مراجعه کنید.)  
 ۵- امامان شیعه از گذاشتن نام دشمن بر فرزندان خود نهی کرده‌اند و دستور داده‌اند که این چنین نامها را عوض کنند. (وسائل الشیعه ج ۱۵ ص ۱۲۳ و تولی و تبری ص ۵۶ نوشته هیأت تحریریه موسسه در راه حق، مترجم)



ترجیح دارد. (۱)

### شهادت سیدنا عمر فاروق رضی الله عنه

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه به هیچ فرد ذمی بالغ اجازه ورود به مدینه نمی داد، تا اینکه یکبار مغیره بن شعبه که استاندار کوفه بود، در مورد غلامی صنعتگر بنام فیروز که معروف به ابولؤلؤ بود، از وی اجازه ورود به مدینه خواست. فیروز برده ای مجوسی و ایرانی بود و بعضی گفته اند نصرانی بوده و اصلیت او از «نھاوند» بوده است. رومیان او را اسیر کرده و از طریق آنان بدست مسلمین رسیده بود. هنگامی که در سال بیست و یکم هجری اسرای نھاوند به مدینه آورده شدند، ابولؤلؤ با هر کودکی که برخورد می کرد، دست بر سر او می کشید و در حال گریه می گفت: عمر جگرم را آب کرد.

مغیره، ابولؤلؤ را - که هم نجار و نقاش و هم آهنگر بود - برای کار آزاد گذاشته و هر روز از او چهار درهم می گرفت، زیرا او به صنعت آسیاسازی مشغول بود. روزی به حضور خلیفه آمد و از صاحب خود مغیره شکایت کرد که روزی چهار درهم بر ذمه اش گذاشته که سنگین است، از سیدنا عمر خواست که مغیره را تحت فشار قرار دهد تا نسبت به تقلیل آن اقدام کند. سیدنا عمر از کسب و کارش پرسید، جواب داد: من کارهای نجاری، نقاشی و آهنگری دارم، وی جواب داد، چهار درهم در برابر این حرفه های پر درآمد زیاد نیست، از خدا بترس و با آقای خود با نکویی رفتار کن. در ضمن سیدنا عمر تصمیم داشت که مغیره را نیز در حق او سفارش کند.

ولی جواب ایشان به مذاق ابولؤلؤ خوش نیامد و با قلبی پر از کینه و خشم آن جا را ترک گفت. خنجری دو لبه ساخت و با زهر آلوده کرد، سپس نزد هرمان یکی از سرداران قدیم ایرانی رفت و به او گفت، به نظرت این خنجر چطور است؟ هرمان گفت: هرکس را با آن بزنی خواهد مرد، بدین ترتیب توطئه ای ننگین توسط زرتشتیان ایرانی آن زمان در حال شکل گیری بود که بر اساس خشم و کینه ای ملی و قومی و انتقام جویی شخصی، طرح ریزی شده بود.

عبدالرحمن ابن ابوبکر رضی الله عنه روز شهادت سیدنا عمر گفت: دیشب، هرمان و ابولؤلؤ و جُفینه را دیدم که به گوشه ای با هم بسیار سری و خصوصی گفتگو می کردند،

به محض اینکه مرا دیدند با سرعت از یکدیگر جدا شدند و همچنین خنجری که بوسیله آن سیدنا عمر به شهادت رسیده از دست یکی از آنها به زمین افتاد. به همین دلیل بسیاری از محققان می گویند قتل عمر رضی الله عنه بر اساس برنامه ای از پیش طرح شده و سازش قبلی صورت گرفته که مجوسیان ایرانی و یهودیان با هم شریک بودند، و اینگونه حوادث از ملت های مغلوب که کشورشان فتح شده و آزادی و سلطه ی خود را که در راه اغراض شخصی و نژادی بکار می گرفتند، از دست داده اند، تازگی ندارد و جای شگفتی نیست.

داستان شهادت سیدنا عمر از این قرار بود که در روز حادثه طبق معمول مسلمانان در صفوف منظم نماز قرار گرفتند حضرت عمر جلو رفت تا به عنوان امام، اقامه ی نماز کند، لحظه ای پس از آنکه تکبیر گفت: فیروز از پشت سر شش ضربه ی پی در پی بر او وارد کرد و پا به فرار گذاشت و از چپ و راست، مسلمانان صف اول را با خنجر دو لبه ی خود مجروح می ساخت، بدینوسیله توانست سیزده نفر را مجروح کند. در این هنگام عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه برنس (۲) ضخیم و سنگین خود را بر سر آن مجوسی انداخت. وقتی دستگیر شد بلافاصله دست به خودکشی زد. عمر رضی الله عنه بر کف مسجد افتاد در حالی که این آیه قرآنی بر زبانش بود که: «وَكَانَ أَمْرًا لِلَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا»؛ کار خدا همواره حساب شده و روی برنامه دقیقی است. (۳)

سیدنا عمر پرسید قاتلم چه کسی است؟ جواب دادند: فیروز! فرمود: خدا را شکر که قاتل من فردی است که در حضور خدا، حتی با یک سجده که برای خدا انجام داده باشد، نمی تواند با من طرح دعوا نماید، یقین می دانستم هیچ فرد عرب و مسلمانی سوء قصدی نسبت به من نداشته است. (۴)

سپس به پسرش عبدالله گفت: سلام مرا به ام المؤمنین

۱- برای تفصیل بیشتر مراجعه کنید به رساله دیگر مؤلف «القرن الخامس عشر الهجری الجدید فی ضوء التاریخ والواقع» ص ۷-۱۰، چاپ ندوة العلماء هند

۲- لباس کلاه دار از پیراهن و باوایی و غیره (مترجم، به نقل از فرهنگ بزرگ جامع نوین)

۳- ابن سعد، طبقات ج ۱ ص ۲۵۲-۲۵۳ و کتب تاریخ

۴- اسد الغابة ج ۲ ص ۴۷

✓ خدا را شکر که قاتل من فردی است که در حضور خدا، حتی با یک سجده که برای خدا انجام داده باشد، نمی تواند با من طرح دعوا نماید، یقین می دانستم هیچ فرد عرب و مسلمانی سوء قصدی نسبت به من نداشته است.



عایشه رضی الله عنها برسان و بگو عمر کسب اجازه می‌کند تا در کنار دو یارش (پیامبر و ابوبکر) دفن گردد، هنگام اجازه خواستن کلمه «امیرالمؤمنین» را بکار نبر، زیرا من از امروز به بعد امیرمؤمنان نیستم. عبدالله وقتی به حضور عایشه رسید متوجه شد که ایشان نشسته و گریه می‌کنند، عبدالله سلام و پیغام عمر را ابلاغ کرد، عایشه گفت: من در نظر داشتم این محل را برای خودم نگهدارم ولی عمر را بر خود ترجیح می‌دهم. عبدالله بسوی پدر بازگشت، عمر مشتاقانه پرسید چه خبر آوردی؟ عبدالله عرض کرد، خبری که شما را بسیار خشنود می‌گرداند، عمر گفت: الحمدلله این بزرگترین آرزوی من بود، سپس به عبدالله توصیه کرد که بعد از وفات، مرا در تابوتی بگذارند و بر در خانه‌ی ام‌المؤمنین بایستید و مجدداً از او اجازه بخواهید و بگویید عمر اجازه می‌خواهد اگر اجازه دادند مرا در کنار پیامبر و ابوبکر به خاک بسپارید و الا به گورستان عمومی مسلمین برگردانید، زیرا می‌ترسم اجازه او بخاطر رعایت مقام و موقعیت من بوده است. وقتی جنازه وی را برای دفن به دوش کشیدند مسلمین چنان دچار اندوه شدند که گویا هرگز قبلاً به چنان مصیبتی گرفتار نشده‌اند، چون به در خانه رسیدند در آنجا توقف نموده و اجازه خواستند. ام‌المؤمنین فرمود: ادخل بسلام (به سلامتی وارد شو) و بدین ترتیب در محلی که خداوند می‌خواست در کنار پیامبر و ابوبکر دفن گردید. (۱)

نویسنده‌ی شیعه، دکتر سید امیرعلی در کتاب معروفش «تاریخ عرب و اسلام» در این مورد می‌نویسد: «كَانَتْ وَفَاةَ عُمَرَ خَسَارَةً فَادِخَةً وَ خَادِثًا كَثِيرًا لِيْلَاسْلَام» - (۲)؛ وفات عمر صدمه و فاجعه بزرگی برای اسلام بود. [تیز در کتاب دیگرش «روح اسلام» می‌نویسد: عمر بعد از اسلام آوردن یکی از سنگرهای ایمان شد. (۳) و مرگ این مرد بزرگ، به دست یک قاتل، بدون شک فقدانی برای حکومت (اسلامی) بود. (۴)]

دومین جانشین رسول الله ﷺ در بیست و ششم ذی الحجه سال ۲۳ هـ در عمر شصت و سه سالگی ضربت خورد و سه روز بعد از سوء قصد درگذشت و در روز شنبه اول محرم پیکر پاکش به خاک سپرده شد. دوره

✓ رحمت  
خدا بر تو باد ای  
ابوحفص، بخدا  
سوگند، اینک بعد  
از رسول خدا ﷺ  
غیر از تو ای عمر  
کسی باقی  
نمانده که من از  
خدا بخواهم نامه  
اعمالم مثل نامه  
اعمال او باشد.

خلافت پربارش ده سال و شش ماه و چهار روز بود. تأثر و اندوه علی از شهادت عمر  
ابوحفص می‌گوید: من شاهد بودم که حضرت علی بعد از وفات عمر تشریف آورد و چادر را از چهره‌اش برداشت و گفت: «رحمت خدا بر تو باد ای ابوحفص، بخدا سوگند، اینک بعد از رسول خدا ﷺ غیر از تو ای عمر کسی باقی نمانده که من از خدا بخواهم نامه اعمالم مثل نامه اعمال او باشد.» (۵)

سیدنا علی هنگام وفات عمر می‌گریست، پرسیدند به چه جهت این همه گریه می‌کنید؟ جواب دادند: «بخاطر مرگ عمر گریه می‌کنم، همانا موت او شکاف و خلایی در اسلام ایجاد نمود که تا ابد پر نخواهد شد.» (۶)

[تیز حضرت علی در نهج البلاغه در وصف سیدنا عمر می‌فرماید: «چه شخص عجیبی بود، کجی‌ها را راست و بیماریهای اجتماعی را مداوا کرد، سنت پیغمبر را پسا داشت، و فتنه و آشوب را به عقب انداخت، پاکدامن و بدون عیب از جهان رفت، نیکویی خلافت را دریافت و از شر آن پیشی گرفت، خدای بزرگ را اطاعت نمود و آنطور که لازم بود از خدا می‌ترسید، افسوس که او از دنیا کوچ کرد و مردم را در راههای مختلف باز گذاشت، و حالا نه بی‌خبران در آن راهها می‌توانند راه یابند و نه هدایت شدگان می‌توانند در آنها یقین داشته باشند.» (۷)]

- ۱- ابن سعد، ج ۱، ص ۲۴۴
- ۲- A SHORT HISTORY OF THE SARACENS P P.43-44
- پطرس بستانی نویسنده‌ی مسیحی می‌نویسد: علت شهادت عمر آن نیست که صوم مؤرخین نوشته‌اند، بلکه غیر مسلمین این غلام را به قتل وی گماشته بودند، به گمان اینکه بعد از مرگ وی قدرت اسلام تضعیف می‌شود و حکومت اسلام پایان می‌یابد. (دائرة المعارف ج ۲ ص ۲۳۰ در شرح زندگی ابولؤلؤ)
- ۳- روح اسلام، ص ۴۶، انتشارات آستان قدس ۱۳۶۶ هـ
- ۴- همان منبع ص ۲۵۹
- ۵- مسند امام احمد بن حنبل، مسند علی ابن ابی طالب
- ۶- سید احمد زینی دحلان، الفتوحات الاسلامیه، ج ۲ ص ۴۲۹، چاپ دوم ۱۳۱۱ هـ مکه مکرمه
- ۷- نهج البلاغه شرح فیض الاسلام، ص ۷۲، خطبه ۲۱۹ و شرح مصطفی زمانی، ص ۵۵۱، خطبه ۲۲۱ صبحی صالح؛ عبارت داخل کرونه از سوی مترجم افزوده شده است.